

The Fundamentals of Merchandise (*Ibdā'*) in View of Islamic Jurisprudential Schools

Morteza rahimi^{1*}, Jafae zibae nejad²

1- Associate Professor, department of jurisprudence, Faculty of theology and Islamic studies, University of Shiraz, shiraz, Iran.

2-Ph.D. Student, department of jurisprudence, Faculty of theology and Islamic studies, University of Shiraz, shiraz, Iran

Received Date: 2023/05/26

Accepted Date: 2023/08/13

Abstract

Various Islamic jurisprudential schools have put forward different reasons to justify merchandise (*ibdā'*) and its permissibility, offering diverse definitions and interpretations of its essence. Given the significant influence of the jurisprudential foundations of *ibdā'* on its nature, it is essential to critique them. This research aims to address the central question, "What are the reasons supporting the permissibility of *ibdā'* according to Islamic jurisprudential schools?" The hypothesis of the research posits that some of the reasons presented to establish the permissibility of *ibdā'* lack sufficient justification. Using a descriptive-analytical approach and relying on library sources of both Imāmī and Sunni jurisprudence, the research findings indicate that variations in the interpretation of *ibdā'* have led to disputes regarding the fundamental requirement of "voluntariness or freedom" in *ibdā'* and the entitlement to fair and equitable compensation. Simultaneously, this divergence has resulted in some individuals regarding *ibdā'* as an independent contract, while others perceive it as a subsidiary of unilateral contracts or advocacy agreements. In some cases, due to factors such as the capital owner's lack of familiarity with business practices, *ibdā'* is considered as benevolence and assistance in fulfilling needs, consistent with religious recommendations. It is emphasized that an agent has the right to receive remuneration, reflecting the dignity of the Muslim transaction, unless it is specified that his service is free.

Keywords: merchandise (*Ibdā'*), remuneration, partnership, *muḍāraba* (commandite), advocacy.

Email: mrahimi@shirazu.ac.ir

مبانی ابضاع از منظر فقه مذاهب اسلامی

مرتضی رحیمی^{۱*}، جعفر زیبایی نژاد^۲

۱-دانشیار، گروه فقه، دانشکده الهیات و معارف اسلامی، دانشگاه

شیراز، شیراز، ایران.

۲-دانشجوی دکتری، گروه فقه، دانشکده الهیات و معارف اسلامی،

دانشگاه شیراز، شیراز، ایران.

دریافت مقاله: ۱۴۰۲/۰۳/۰۵

پذیرش مقاله: ۱۴۰۲/۰۵/۲۲

چکیده

مذاهب فقهی اسلامی با استناد به دلایلی، از جایز بودن ابضاع سخن گفته و تعاریف و تعابیر گوناگونی از ماهیت آن ارائه نموده‌اند، با توجه به تأثیر مبانی فقهی ابضاع بر ماهیت آن، بررسی مبانی فقهی ابضاع ضروری به نظر می‌رسد. پرسش اصلی که تحقیق حاضر در پی پاسخ به آن می‌باشد آن است که «از دیدگاه مذاهب فقهی اسلامی چه دلایلی ابضاع را پشتیبانی می‌نمایند؟» فرضیه تحقیق آن است که برخی از دلایل مورد استناد برای اثبات جایز بودن ابضاع بر جواز آن دلالت ندارند. این تحقیق با روش توصیفی و تحلیلی و با استفاده از منابع کتابخانه‌ای امامیه و مذاهب فقهی اهل سنت صورت گرفته است. نتیجه حاصل از این پژوهش نشان می‌دهد که اختلاف در ماهیت ابضاع موجب آن شده که از یک سو درباره رکن و شرط بودن قید «تبرعی یا مجانی بودن» در ابضاع و استحقاق دریافت اجرةالمثل اختلاف پیش آید، و از سوی دیگر موجب آن شده که برخی ابضاع را عقد مستقل بدانند و برخی نیز آن را تابع عقد جعاله، یا وکالت و ... به‌شمار آورند. گاهی به دلایلی همچون عدم آشنایی صاحب سرمایه با تجارت و مانند آن، ابضاع یک نوع احسان و کمک به رفع نیاز شخص تلقی شده، که دین آن را تشویق نموده است. همچنین به دلیل محترم بودن فعل مسلمان، عامل حق دریافت اجرت دارد، مگر آن‌که به مجانی بودن کار وی تصریح شود.

واژگان کلیدی: ابضاع، اجرت، شرکت، مضاربه، وکالت.

* نویسنده مسئول

۱. مقدمه

ابضاع مصدر باب افعال و به معنای مالی است که به دیگری داده شود تا وی با آن تجارت کند؛ اما در سود آن شریک نباشد، بلکه همه سود به صاحب مال تعلق بگیرد (سیفی مازندرانی، بی تا، ۱۳۶؛ جزیری و دیگران، ۱۴۱۶، ۷۶/۳). باتوجه به تعریف مزبور همه مذاهب در عدم تعلق سود به عامل اتفاق نظر دارند، اما در مواردی همچون ماهیت ابضاع، مبانی فقهی دال بر مشروعیت ابضاع اختلاف دارند؛ از همین رو بررسی ماهیت ابضاع و مبانی فقهی آن از دیدگاه مذاهب فقهی اسلامی ضروری به نظر می‌رسد. در فقه اهل سنت از قاعده‌ای تحت عنوان «الأصل فی الابضاع التحريم» سخن به میان آمده که با موضوع مقاله حاضر متفاوت است؛ زیرا موضوع مقاله حاضر بررسی یک نوع فعالیت تجاری است که عامل در آن بر روی سرمایه دیگری کار می‌کند؛ ولی برخلاف مضاربه در سود آن سهم نیست؛ اما قاعده مورد اشاره به نکاح مرتبط است و مفهومش آن است که هرگاه حرمت و حلیت در مورد زنی مقابل هم قرار گیرند، جانب حرمت ترجیح داده می‌شود، مثلاً سیوطی براساس قاعده مزبور گفته است: «هرگاه در گروه محصور از زنان یک روستا یک زن حرام وجود داشته باشد، در اینجا جای اجتهاد نیست؛ زیرا اصل در آنها اباحه نیست تا اجتهاد به استصحاب آن مورد تأیید قرار گیرد؛ اما در فرض نامحصور بودن زنان آن روستا، به خاطر رخصت از جانب خداوند، نکاح جایز است. جواز نکاح از آن روی است که باب نکاح بر فردی که می‌خواهد ازدواج کند، بسته نشود» (وزاره الاوقاف و الشؤون الاسلامیه، ۱۴۰۴ق-۱۴۲۷ق، ۹۳/۳۲). بنابراین به دلیل حفظ حقوق زنان و نسب، در این قاعده گفته شده، اصل در ابضاع، حرمت است (زحیلی، بی تا، ۱۹۲/۱).

در خصوص پیشینه تحقیق باید گفت که در منابع فقهی اهل سنت و امامیه به طور پراکنده در ضمن باب‌های مضاربه، شرکت و... از ابضاع سخن به میان آمده است. پژوهش‌های مستقلی نیز درباره آن به چشم می‌خورد، که خیلی مختصر هستند و به دیدگاه مذاهب فقهی اهل سنت نپرداخته‌اند، از جمله: ۱- مقاله «ابضاع واگذاری سرمایه به دیگری برای تجارت بدون سهم بودن او در سود و زیان» نوشته الله مراد انصاری جیرفتی که در سال ۱۳۸۸ در جلد ۱ نشریه دائرة المعارف قرآن در یک صفحه به چاپ رسیده است. ۲- مقاله «بررسی ابضاع از منظر فقه و حقوق خصوصی ایران» نوشته کاظم حیاتی و دیگران که در سال ۱۴۰۱ در شماره ۳ مجله عرشیان فارس در ضمن ۷ صفحه به چاپ رسیده است. از این رو باتوجه به محدود بودن پژوهش‌های مزبور و عدم توجه آنها به فقه اهل سنت پژوهش حاضر در پی آن

است که با استناد به منابع کتابخانه‌ای و روش توصیفی - تحلیلی سؤالات مطرح در این حوزه را از جمله این‌که «از دیدگاه مذاهب فقهی اسلامی ابضاع چه ماهیتی دارد؟»، «مبانی فقهی دال بر مشروعیت ابضاع از دیدگاه مذاهب خمس کدآمد؟» و مانند این‌ها پاسخ گوید.

۲. مفهوم‌شناسی مصطلحات

از دیدگاه لغویون ابضاع از ماده بضع و به معنای قطعه‌ای از چیزی است، و از آنجا که سرمایه‌ای که فرد، با آن تجارت می‌کند، قطعه‌ای از مال وی می‌باشد، به آن بضاعت می‌گویند (فیومی، ۱۴۱۸، ۱/۲۲؛ قرشی بنایی، ۱۴۱۲ق، ۱/۱۹۸). ابضاع در باب افعال، به معنای اعطای بضاعت است (ابن منظور، ۱۴۱۴ق، ۸/۱۲ و ۱۵؛ راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ۱۲۸).

رأس المال را «بضاعت»، معطی مال را «مبضع» و طرف مقابل، یعنی عامل را «مستبضع» می‌گویند (عبد المنعم، بی‌تا، ۱/۴۲).

۱-۲. ابضاع در اصطلاح

در میان کتب فقهی امامیه، ابضاع، در مقابل عقود دیگری همچون اجاره، بیع، مضاربه و ... مطرح شده و گاهی با لفظ «بضاعت» و گاه با لفظ «ابضاع» به‌کار رفته است. هرچند لفظ بضاعت، در کتب لغت بدین معنا به‌کار نرفته است بلکه آنچه در این کتب در معنای اسم مصدری به‌کار رفته است، لفظ بضاع است (سیوری حلی، ۱۴۰۴ق، ۲/۳۵۹؛ هاشمی شاهرودی، ۱۴۲۳ق، ۲۰/۳۴۴).

در کتب فقهی اهل سنت نیز این عقد، گاهی با لفظ ابضاع و گاهی با لفظ بضاعت به‌کار رفته است (ندوة البرکة فی الاقتصاد، ۱۴۰۳ق، ۱/۲؛ الخطاب الرعینی، ۱۴۱۲ق، ۵/۲۶۳). بدیهی است که کاربرد کلمه «بضاعت» در معنای ابضاع یک کاربرد مجازی است؛ زیرا «بضاعت» به معنای سرمایه‌ای است که دیگری بدون شریک شدن در سود، بر روی آن تجارت می‌کند.

۲-۱-۱. دیدگاه امامیه درباره معنای اصطلاحی ابضاع

در فقه امامیه درباره معنای اصطلاحی ابضاع دو دیدگاه حایز توجه است که در ادامه مورد بررسی قرار می‌گیرد.

۲-۱-۱-۱. تبرعی بودن ابضاع: این دیدگاه که به تبرعی و مجانی بودن ابضاع باور دارد، قید «تبرعی» را در تعریف ابضاع لازم و رکن آن می‌داند، مثلاً شیخ طوسی در تعریف ابضاع می‌گوید: «عقدی است که بر مبنای آن، همه سود برای مالک سرمایه باشد» (طوسی، ۱۳۸۷ق، ۳/۱۸۴). از تعریف شیخ طوسی

برمی آید که «تبرعی بودن» در تحقق ابضاع شرط نمی باشد. شهید ثانی نیز گفته است: «مراد از بضاعت، مالی است که به دیگری داده می شود تا با آن به صورت تبرعی، تجارت کند» (شهید ثانی عاملی، ۱۴۱۳ق، ۴/۳۲۸). تعریف شهید ثانی به سرمایه مورد استفاده در ابضاع اشاره دارد.

شیخ طوسی در جای دیگر گفته است: «بضاعت یعنی فرد، بدون قرار دادن جعل یا بخشی از سود مال، با مال دیگری تجارت کند» (طوسی، ۱۳۸۷ق، ۳/۱۹۷). همچنین صاحب جواهر گفته است: «بضاعت مالی است که اعطا می شود تا با آن کار شود و همه سود برای مالک مال باشد، بدون آنکه اجرتی برای عامل در نظر گرفته شود» (نجفی، ۱۴۰۴ق، ۲۶/۳۶۵).

از تعاریف مزبور بر می آید که از نگاه این گروه از فقهای امامیه یکی از ارکان ابضاع، تبرعی بودن عمل عامل است. عدم ذکر این قید توسط برخی از فقها به دلیل مشروط ندانستن قید تبرعی و مجانی نیست، بلکه ایشان در مقایسه با عقد شرکت که طرفین در سود سهیم هستند، ابضاع را عقدی دانسته اند که سود به طور کامل برای مالک مال است. بنابراین از نگاه این گروه از فقهای امامیه، ابضاع دو رکن دارد، که عبارتند از: ۱- تعلق همه سود سرمایه به صاحب سرمایه ۲- عمل عامل که مجانی و تبرعی است. چنانچه خواهیم دید، رکن بودن قید تبرعی و رکن نبودن آن در ابضاع در استحقاق دریافت اجرة المثل و عدم آن مؤثر است.

۱-۱-۲- شرط نبودن و رکن نبودن قید «تبرعی»: برخی از فقهای امامیه تبرعی بودن را شرط و رکن ابضاع ندانسته اند، چنانچه فاضل مقداد گفته است: «عامل بضاعت از آنجا که سهمی از ربح و سود نمی برد، در صورتی که عمل را تبرعی انجام دهد، اجرتی نیز دریافت نخواهد کرد و در غیر این صورت، مستحق اجرت المثل عملش در آن بضاعت است» (سیوری حلی، ۱۳۷۳ش، ۲/۷۵). همین معنا را فاضل جواد در مسالک الافهام و ابن فهد حلی در مهذب البارع نیز بیان داشته اند (کاظمی، ۱۳۶۵ش، ۳/۹۴؛ ابن فهد حلی، ۱۴۰۷ق، ۲/۵۵۶). برخی از فقهای امامیه بضاعت را نوعی جعاله دانسته اند که در آن جعل، معین نمی گردد و در مقابل، عامل مستحق اجرت المثل مقدار عملی است که انجام داده است (عمید زنجانی، ۱۳۸۲ش، ۲۰۵).

در جمع بین دو دیدگاه می توان گفت که صرف نظر از نزاع در شرطیت قصد تبرع و عدم آن، در فرضی که عدم تبرع عامل شرط شده باشد، یا از قراینی معلوم شود که وی قصد تبرع نکرده، به دلیل قاعده احترام عمل مسلمان، عامل استحقاق اجرت دارد، در فرض شک در قصد تبرع و عدم آن نیز عامل

استحقاق اجرت را دارد؛ زیرا اصل عدم قصد تبرع است، چنان‌که تبرع عامل شرط شده باشد، یا از قراینی معلوم شود که عامل قصد تبرع کرده است، عامل استحقاق اجرت را ندارد.

۲-۱-۲. معنای اصطلاحی ابضاع از نگاه مذاهب اهل سنت

فقه‌های مذاهب اهل سنت نیز از لحاظ رکن دانستن قید تبرعی و رکن ندانستن آن به دو گروه تقسیم می‌شوند، که دیدگاه ایشان به شکل زیر مورد بررسی قرار می‌گیرند:

۲-۱-۲-۱. قول به رکن بودن قید تبرعی: برخی از مذاهب اهل سنت، همچون شافعیه «تبرعی بودن» را قید ابضاع دانسته‌اند؛ زیرا در تعریف ابضاع گفته‌اند: «ابضاع عبارت است از فرستادن سرمایه به همراه کسی که به صورت تبرعی با آن تجارت کند» (مغربی رشیدی، ۱۴۰۴ق، ۲۱۳/۵؛ خطیب شریینی، ۱۴۱۵ق، ۴۰۳/۳).

حنابله قید «تبرعی بودن» را شرط و رکن ابضاع می‌دانند (جزیری و دیگران، ۱۴۱۹ق، ۷۶/۳)؛ چنان‌که مرعی بن یوسف الکریمی در غایه المنتهی در ضمن بحث از مسأله عقد فاسد، هرچند در عقود چون مزارعه و مضاربه، در صورت فساد، عامل را مستحق اجرة المثل می‌داند؛ اما نسبت به ابضاع فاسد به دلیل تبرعی بودن عمل عامل، حقی برای او قائل نیست (الکریمی، ۱۴۲۸ق، ۶۹۲/۱).

ابن عثیمین از فقهای حنبلی نیز در تعلیقات خود بر کافی ابن قدامه، ابضاع را این‌گونه تعریف کرده است: «ابضاع، عملی است بدون دریافت سهم» (ابن عثیمین، بی‌تا، ۱۷۰/۵). بهوتی نیز گفته است: «چنان‌که صاحب سرمایه به کسی بگوید این مال را بگیر و با آن تجارت کن که همه سود از آن من باشد، این عمل ابضاع است، یعنی همه سود از آن صاحب سرمایه خواهد بود و عامل هیچ حقی در آن ندارد؛ زیرا وکیل متبرع می‌باشد» (بهوتی، بی‌تا، ۳۰۸/۱۱).

در جای دیگری نیز گفته شده که: «اصل در ابضاع تبرعی بودن آن می‌باشد» (وزارة الاوقاف و الشؤون الاسلامیة، ۱۴۰۴ق - ۱۴۲۷ق، ۱۷۲/۱).

۲-۱-۲-۲. قول به رکن نبودن قید تبرعی: برخی از فقهای اهل سنت، همچون مالکیه، تبرعی بودن را در ابضاع شرط نمی‌دانند، چنان‌که دردیر گفته است: «بضاع، پرداخت بخشی از مال شرکت است به کسی، تا کالایی از فلان شهر بخرد» (دسوقی، بی‌تا، ۳۵۲/۳). عدم شرطیت مجانی بودن این وکالت را می‌توان در ضمن مسائل اختلافی میان عامل و صاحب مال، مشاهده نمود؛ زیرا در برخی از این مسائل،

تصریح شده که گاهی صاحب مال مدعی بضاعت همراه با اجرت است و عامل مدعی مضاربه یا قراض می باشد (الجنیدی، ۱۴۲۶ ق، ۲۰۰).

گرچه مالکيه «تبرعی بودن» را قید و شرط ابضاع ندانسته‌اند، با این حال دریافت اجرت توسط عامل را نیز مغایر با ابضاع نمی دانند (وزاره الاوقاف و الشؤون الاسلامیه، ۱۴۰۴ق - ۱۴۲۷ق، ۱/۱۷۲).

مرغینانی از فقهای حنفی نیز پس از تعریف مضاربه به «شراکت دو نفر به گونه‌ای که مال از آن یکی از طرفین و کار از طرف دیگری باشد». توضیح می‌دهد که منظور از این شرکت، آن است که یکی از طرفین به خاطر مال خویش و دیگری به خاطر کارش مستحق سود می‌شود؛ زیرا در صورتی که در ضمن عقد شرط شود که همه سود برای مالک مال باشد، بضاعت است (مرغینانی، بی تا، ۳ / ۲۰۰).

با توجه به قاعده «احترام عمل مسلمان» به نظر می‌رسد که عامل حق دارد که در خواست اجراءالمثل عملش را بکند، مگر آن که ضمن عقد ابضاع مجانی و تبرعی بودن ابضاع شرط شود، یا آن که خود عامل پذیرفته باشد که به صورت تبرعی و مجانی بر روی سرمایه کار کند.

۳. تمایز ابضاع با عقود شرکت، مضاربه و وکالت

باتوجه به تعاریف پیش گفته، آنچه ابضاع را از عقود دیگری همچون شرکت، مضاربه متمایز می‌کند، آن است که در این عقد بر خلاف مضاربه، عامل سهمی از سود مال التجاره دریافت نمی‌کند؛ زیرا مضاربه از دیدگاه فقها، عقدی است که یکی از طرفین، صاحب سرمایه و دیگری با آن تجارت می‌کند و سهمی از سود را به عنوان منفعت کسب می‌کند (الغدیری، ۱۴۱۸ق، ۵۴۰).

گذشته از این، عامل در این عقد، برخلاف شرکت، هیچ گونه مشارکتی در اصل سرمایه شرکت ندارد یا در صورت مشارکت در اصل سرمایه، صرفاً نسبت به سود بخشی از سرمایه که خود در میان گذاشته، سهمیم است؛ اما از سودی که نتیجه تجارت با بخش دیگر سرمایه (یعنی مال طرف مقابل) است سهمی نمی‌برد. علاوه بر آن در شرکت، هر دو طرف بر روی مال التجاره کار می‌کنند؛ اما در ابضاع، صرفاً یک طرف عامل است و دیگری مال خود را در اختیار او قرار می‌دهد.

صاحب جواهر در توضیح عبارات محقق حلی در فرق بین ابضاع و شرکت و مضاربه گفته است: «چنان که مال مورد مشارکت طرفین، مساوی باشد و یکی از طرفین به دیگری اذن در تصرف (تجارت) در مال مشترک دهد به گونه‌ای که سود بین آنها تنصیف شود، مضاربه نخواهد بود؛ زیرا عامل از محل کسب مال فرد دیگر، سودی نبرده است، چه آن که مفروض آن است که سود بین آنها تنصیف

شده است. علاوه بر آن شرکت اصطلاحی نیز نخواهد بود، هر چند اموال با هم ممزوج شده‌اند؛ زیرا در این عقد، طرفین بر روی مال تجارت نمی‌کنند، بلکه صرفاً یکی از طرفین مال خود را به طرف دیگر به صورت ابضاع یعنی وکالت، عطا کرده است» (نجفی، ۱۴۰۴، ق، ۲۶ / ۳۲۴).

این معنا در تعریف ابن عثیمین از ابضاع نیز قابل مشاهده است. او در تعلیقات خود بر کافی ابن قدامه می‌نویسد: «ابضاع یعنی فرد در مال تصرف کند و صرفاً نسبت به مال خود سود ببرد» (ابن عثیمین، بی‌تا، ۵ / ۱۳۶).

از این تعریف روشن می‌شود که منظور ابن عثیمین آن است که عامل، اگرچه بر روی سرمایه مشارکتی تجارت می‌کند؛ اما نسبت به کار و سودی که از سرمایه طرف مقابل حاصل می‌شود، سهمی ندارد و صرفاً نسبت به مالی که به عنوان سرمایه شریک شده است، سود دریافت می‌کند.

توضیح دیگری که می‌توان نسبت به این عقد ارائه داد آن است که از دیدگاه مذاهبی که تبرعی بودن را شرط در ابضاع دانسته‌اند، این عقد، همان وکالت تبرعی در تجارت است. از این رو، در زمره عقود جایز است و هر یک از طرفین می‌توانند در هر زمانی نسبت به فسخ آن اقدام کنند، برخی از فقهای امامیه ابضاع را توکیل در تجارت به صورت تبرعی دانسته‌اند (شهید ثانی عاملی، ۱۴۱۳، ق، ۴ / ۳۶۴؛ نجفی، ۱۴۰۴، ق، ۲۶ / ۳۶۵).

۴.۱. ادله مشروعیت ابضاع از دیدگاه فقه امامیه:

فقهای امامیه برای مشروعیت ابضاع به دلایل چندی استناد نموده‌اند، که در ادامه خواهد آمد.

۴-۱. ادله خاص باب بضاعت:

۴-۱-۱. آیات: برخی از فقهای امامیه برای مشروعیت ابضاع به آیات «وَقَالَ لَفَتْيَانِهْ اِجْعَلُوا بِضَاعَتَهُمْ فِي رِحَالِهِمْ» (یوسف/۶۲) و «وَجِئْنَا بِبِضَاعَةٍ مُزْجَاةٍ» (یوسف/۸۸) و «وَلَمَّا فَتَحُوا مَتَاعَهُمْ وَجَدُوا بِضَاعَتَهُمْ رُدَّتْ إِلَيْهِمْ» (یوسف/۶۵) استناد نموده‌اند، که از جمله ایشان می‌توان به ابن فهد حلی، محقق اردبیلی و شهابی اشاره نمود (ابن فهد حلی، ۱۴۰۷، ق، ۲ / ۵۵۶؛ شهابی، ۱۴۱۷، ق، ۲ / ۱۳۴؛ مقدس اردبیلی، بی‌تا، ۴۶۵؛ جرجانی، ۱۴۰۴، ق، ۲ / ۱۸۲).

بضاعت در آیات مزبور به معنای ثمن و بهای متاعی است که برادران حضرت یوسف^(ع) از وی خریداری

نمودند؛ در عرف نیز این واژه جز بر مال التجاره اطلاق نمی‌شود (سیوری حلی، ۱۳۷۳، ق، ۲ / ۷۵).

عمید زنجانی، ضمن آن‌که این آیات را یکی از احتمالات در ادله مشروعیت ابضاع برشمرده است، در توضیح آیه ۶۲ سوره یوسف می‌گوید: «این آیه هر چند در مقام حکایت از ماجرای رفت و آمد برادران حضرت یوسف^(ع) به دربار مصر است لکن به‌طور ضمنی مشروعیت جعل بضاعه را مورد تأیید قرار می‌دهد» (عمید زنجانی، ۱۳۸۲، ۲۰۴).

در چگونگی استناد به آیه مزبور برای مشروعیت ابضاع باید گفت که سرمایه‌ای که برادران یوسف^(ع) با خود به مصر برده بودند از آن پدرشان حضرت یعقوب^(ع) بوده و ایشان با سرمایه حضرت یعقوب^(ع)، تجارتی کردند که مالک سود آن نمی‌شدند.

در نقد استناد به آیات مزبور باید گفت که اولاً معلوم نیست که بضاعت در این آیات به معنای سرمایه مصطلح باشد. ثانیاً: بر فرض امکان اثبات مشروعیت بضاعت با این آیات، مشروعیت آن در زمان حضرت یوسف اثبات می‌گردد ولی برای زمان ما حجیت ندارد (شهید ثانی عاملی، ۱۴۱۳ق، ۹۴).

در پاسخ به ایراد عدم حجیت ابضاع برای زمان ما می‌توان گفت که بر مبنای فقهایی که استصحاب احکام شرایع سابق را حجت می‌دانند (کاشف الغطاء نجفی، ۱۳۸۱ق، ۳۷۸/۲)، در صورت شک در مشروعیت ابضاع در شریعت پیامبر^(ص) می‌توان به این استصحاب رجوع کرد.

با این حال از آنجا که ممکن است که سرمایه از آن حضرت یعقوب^(ع) نبوده یا آن‌که وی آن سرمایه را به فرزندان هبه کرده باشد، در این صورت اثبات مشروعیت ابضاع با آیات مزبور مشکل خواهد بود. در چگونگی استناد به آیه «وَلَمَّا فَتَحُوا مَتَاعَهُمْ وَجَدُوا بِضَاعَتَهُمْ رُدَّتْ إِلَيْهِمْ» (یوسف/۶۵) برای اثبات مشروعیت ابضاع باید گفت که سرمایه‌ای که برادران حضرت یوسف^(ع) در هنگام بازگشت به کنعان در بارهای خود دیدند، از آن حضرت یوسف^(ع) بوده که حضرت آن‌را برای تجارت بعدی به‌صورت ابضاع در اختیار برادرانش نهاده است.

استدلال مزبور نیز خالی از اشکال نیست؛ زیرا ممکن است حضرت یوسف^(ع) برای تشویق به بازگشت دوباره برادرانش به مصر، ثمن دریافتی را دربار برادرانش قرار داده است، همچنین ممکن است، قرار دادن سرمایه در اختیار ایشان برای آزمایش آنها باشد، یا آن‌که آن‌را به ایشان هدیه کرده باشد؛ لذا اثبات مشروعیت ابضاع با آیه مزبور نیز مشکل می‌نماید، بنابراین بهتر است برای اثبات مشروعیت ابضاع از دلایل دیگر، همچون روایات و مانند این‌ها استفاده شود.

۴-۱-۲. روایات: برای مشروعیت ابضاع به روایات زیر استناد شده است.

(۱)- روایت صحیح ابن رثاب از امام صادق^(ع) که در آن فرموده‌اند: «برای مسلمان جایز نیست که با کافر ذمی شریک شود یا مالی را به‌عنوان ابضاع به او بدهد، یا چیزی را نزد او به امانت بگذارد، یا مودت و دوستی واقعی با او داشته باشد»^۱.

برخی از فقهای امامیه، از جمله علامه حلی با استناد به روایت مزبور گذشته از مکروه دانستن ابضاع مسلمان با کفار ذمی، ابضاع مسلمان با دیگر گونه‌های کفار را نیز مکروه دانسته‌اند (علامه حلی، ۱۴۱۴ق، ۳۲۴/۱۶). همچنین برخی از فقهای امامیه بر این باورند که گذشته از کراهت ابضاع با کافر ذمی، ابضاع با مسلمان فاسق، شرابخوار و رباخوار نیز مکروه است (فیض کاشانی، بی تا، ۸۶/۳).

علامه مجلسی در تفسیر بضاعه در این روایت گفته است: «ابضاع یعنی مالی به فردی برای تجارت اعطا شود به‌گونه‌ای که همه سودش از آن صاحب مال باشد» (مجلسی، ۱۴۰۴ق، ۳۸۲/۱۹). از این رو، این روایت می‌تواند دلیلی بر جواز ابضاع به‌طور کلی برای مسلمانان باشد. استدلال به این روایت برای جواز ابضاع منوط به پذیرش مفهوم لقب و احترازی بودن قیود می‌باشد (هاشمی شاهرودی، ۱۴۲۳ق، ۳۵۲/۲۰). حال آن‌که مشهور اصولیون بر خلاف گروه اندکی از ایشان که مفهوم لقب را حجت می‌دانند، به عدم حجیت مفهوم لقب باور دارند (نجم آبادی، ۱۳۸۰، ۴۰۲/۱). با وجود اشکال مزبور استناد برخی از فقها به حدیث مزبور برای حکم به کراهت ابضاع با مسلمانی که مرتکب محرماتی، همچون شرابخواری و مانند آن می‌شود (فیض کاشانی، بی تا، ۸۶/۳)، در امکان اثبات مشروعیت ابضاع با روایت مزبور تردیدی باقی نمی‌گذارد.

(۲)- از هارون بن حمزه نقل شده که به امام صادق^(ع) گفتم: روایت کرده‌اند که رسول خدا^(ص) فرموده است: «زکات فریضه برای دولتمندان روا نیست و نه برای نیرومندان سالم». شما چه می‌فرمائید؟ حضرت فرمودند: پرداخت زکات به دولتمندان روا نیست. من گفتم: اگر کسی سیصد درهم دارد که با آن به تجارت پرداخته است ولی چون عائله‌مند است، سود تجارت هزینه آنان را کفایت نمی‌کند و ناچار باید از سرمایه

۱. روایت ابن رثاب از امام صادق^(ع) لا ینبغی للرجل المسلم أن یشارک الذمی، ولا یبضعه بضاعه، ولا یودعه ودیعه، ولا یصافیه المودة (حر عاملی،

خرج کند تا تمام شود. تکلیف او چیست؟ ابو عبد الله گفت: با سود همان سیصد درهم مخارج خودش و چند تن از خانواده‌اش را تأمین کند و برای مخارج سایرین زکات بگیرد.^۱

استدلال به این روایت براساس سکوت امام^(ع) نسبت به عمل ابضاع است که دلالت بر تقریر و امضای ایشان دارد (هاشمی شاهرودی، ۱۴۲۳ق، ۲۰ / ۳۵۲).

(۳) - حماد بن بشیر از امام صادق^(ع) نقل کرده است که ایشان فرمود: خواستم مال‌التجاره به یمن بفرستم و نزد امام باقر^(ع) آمدم و گفتم: می‌خواهم سرمایه‌ای به‌عنوان ابضاع به فلانی بدهم. فرمود: نمی‌دانی که او شراب‌خوار است؟ گفتم: از مؤمنان به من چنین خبری رسیده فرمود: باورشان کن؛ زیرا خدا می‌فرماید: «يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ يُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ» (توبه/۶۱). سپس فرمود: همانا در صورتی که مالی را به بضاعت به او بدهی و آن مال تلف یا ضایع شود، برای تو حقی بر خدا نیست که تو را پاداش دهد و در آینده در نظر نمی‌گیرد.^۲

استدلال به این سه دسته روایت در صورتی امکان پذیر است که مقصود امام از به‌کار بردن لفظ بضاعت (ابضاع)، معنای اصطلاحی آن باشد.

۴-۱-۳. ادله عام تجارت و عقود:

از دیگر دلایل مشروعیت ابضاع استناد به ادله عام تجارت و عقود به‌صورت زیر است:

۴-۱-۳-۱. عموم او فوا بالعقود: در میان فقهای امامیه، دو دیدگاه کلی نسبت به عقود وجود دارد. دیدگاه اول، عقود را امری توقیفی می‌داند که مشروعیت هر یک از عقود، باید صریحاً به‌وسیله شارع تأیید شده باشد. مثلاً شهید ثانی درباره عقد مغارسه که عامل درختانی بر روی زمین صاحب زمین، بکار و سپس درختان میان آن دو تقسیم شود، می‌گوید: «این عقد نزد ما [امامیه] و نزد بیشتر اهل سنت باطل است؛ زیرا عقود معاوضی، موقوف بر اذن شارع است و این اذن در اینجا منتفی است» (عاملی (شهید ثانی)، ۱۴۱۳ق، ۵ / ۷۱).

۱. روایة هارون بن حمزة، قلت لأبي عبد الله^(ع) بروى عن النبي (ص) أنه قال: لا تحل الصدقة لغني، ولا لذي مرة سوى فقال: «لا تصلح لغني»، قال: فقلت له: الرجل يكون له ثلاثمئة درهم في بضاعة، وله عيال، فإن أقبل عليها أكملها عياله ولم يكتفوا بربحها؟ قال: فليظن ما يستفضل منها فليأكله هو ومن يسعه ذلك، وليأخذ لمن لم يسعه من عياله» (طوسی شیخ، ۱۳۶۵ش، ۵۱/۴).

۲. روایة حماد بن بشير عن أبي عبد الله الصادق^(ع) قال: إني أردت أن أستبضع بضاعة إلى اليمن، فأتيت أبا جعفر^(ع) فقلت له: إني أريد أن أستبضع فلاناً، فقال: «أما علمت أنه يشرب الخمر؟» فقلت: بلغني من المؤمنين أنهم يقولون ذلك، فقال: «صدقهم؛ فإن الله عز وجل يقول: «يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَيُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ» - ثم قال: - إنك إن استبضعته فهلكت أو ضاعت فليس لك على الله أن يأجر، ولا يخلف عليك (حر عاملی، ۱۴۰۹ق، ۱۲ / ۶۷۶).

در مقابل، برخی حتی مشروعیت عقود مستحدثه را به وسیله عمومیت آیه «اوفوا بالعقود» اثبات کرده‌اند (مطهری، بی تا، ۳۶۵/۲۰) میرزای نائینی در حاشیه مکاسب می نویسد: «تمسک به این آیه در ناحیه مسیبات نیز صحیح است، پس در صورتی که مسبب متعارف در زمان شارع نباشد و بعد از آن متعارف شده باشد، برای صحت آن عقد، تمسک به آیه اوفوا بالعقود، جایز است و وجهی برای ادعای اختصاص این آیه به عقود متعارف و معاملات متداول نیست، مگر این که از الف و لام، اراده عهد شود، در حالی که این معنا خلاف ظاهر در هر مقامی است مخصوصاً در مثل چنین احکامی» (خوانساری، ۱۳۷۳ق، ۱۵/۱۰۴).

در توضیح مطلب مزبور باید گفت که باتوجه به عبارات منقول از نائینی، از دیدگاه ایشان الف و لام بر سر عقود، ال استغراق و عموم است؛ لذا همه عقود عرفی حتی عقودی که در زمان شارع متعارف نبوده و در زمان بعد متداول شده یا متداول می شوند، خواهد بود؛ لذا عقد ابضاع می تواند از عقود باشد که این آیه، مشروعیت آن را اثبات می کند.

از سویی برخلاف گذشته که حقوق دانان اسلامی عقود مستحدث و بی نام را تحت عنوان عقود بانام می گنجاندند، حقوق دانان امروزی به دلیل اصل آزادی قراردادها، که ماده ۱۰ به آن اشاره دارد، هر یک از قراردادها را به عنوان یک قرارداد مستقل می پذیرند، گرچه عنوان عقود معین نیز بر آن صادق نباشد (طاهری، ۱۴۱۸ق، ۴/۱۰).

باتوجه به آنچه گذشت، گرچه برخی از فقها ابضاع را از عقود اذنی دانسته و در اثبات شرعیت آن با عموم «اوفوا بالعقود» به دلیل عدم صدق عقد بر آن تردید نموده‌اند (هاشمی شاهرودی، ۲۰، ۲۵۳/۱۴۲۳)، در اثبات مشروعیت ابضاع تردیدی نیست. همچنین از نگاه برخی، به دلیل بنای عقلا، لزوم توافق افراد با یکدیگر و وفای به عهد و عقود بدیهی است (مؤمنی و دیگران، ۱۴۰۰، ۲۷۲).

۱-۳-۲ آیه «لا تاكلوا اموالکم بینکم بالباطل الا عن تڪون تجاره عن تراض» (نساء/۲۹): از جمله دیگر عموماتی که می توان به آن تمسک کرد، آیه تجارت است که مقدس اردبیلی پس از ناتمام دانستن ادله خاص برای اثبات مشروعیت ابضاع، عموم تجارت در این آیه را دلیلی کافی برای اثبات مشروعیت ابضاع می داند (مقدس اردبیلی، بی تا، ۴۶۵).

آنچه تمسک به ادله باب جعاله برای مشروعیت ابضاع را سهل می‌سازد، عدم شرطیت معلوم بودن جعل در جعاله است و در نتیجه، فقیهای امامیه، در صورت مجهول بودن جعل، عامل را مستحق اجرت المثل دانسته‌اند (نجفی، ۱۴۰۴ ق، ۳۵ / ۱۹۵).

۵- ادله مشروعیت بضاعت از دیدگاه اهل سنت

در میان کتب فقهی اهل سنت، به‌طور خاص نسبت به ادله مشروعیت ابضاع بحثی به میان نیامده است؛ اما برخی از علمای معاصر در بعضی یادداشت‌های خود، به دلایل زیر استناد نموده‌اند:

۵-۱. عموماً تجارت (لا تأکلوا اموالکم بینکم بالباطل الا ان تکون تجاره عن تراض): ابن طاهر از فقههای شافعی به این دلیل استناد نموده است (ابن طاهر، ۱۴۳۴ ق، ۱ / ۱۸۴). براساس این استدلال، ابضاع یکی از مصادیق «تجاره» عن تراض می‌باشد.

۵-۲. ادله مشروعیت مضاربه: به دلیل هم جنس بودن مضاربه و ابضاع، ادله جواز مضاربه بر جواز ابضاع نیز دلالت دارند (ابن طاهر، ۱۴۳۴ ق، ۱۸۴). از جمله دلایل مورد استناد برای شرعیت مضاربه آیه «آخرون یضربون فی الارض» (مزم/۲۰) می‌باشد؛ زیرا «یضربون فی الارض» یعنی آنان که برای تجارت در زمین مسافرت می‌کنند (قونوی رومی حنفی، ۱۴۲۴ ق، ۱ / ۹۲). با توجه به امکان مضاربه در وطن (اعم بودن مضاربه) همچنین با توجه به اعم بودن سفر برای مضاربه و غیر آن، آیه مزبور شرعیت مضاربه را نتیجه نمی‌دهد.

همه مذاهب فقهی اهل سنت، گذشته از آیه مزبور برای مشروعیت مضاربه از مواردی، همچون سنت، اجماع و قیاس نیز بهره گرفته‌اند (زحیلی، بی تا، ۵ / ۵۶۷).

۵-۳. اولویت ابضاع نسبت به مضاربه: براساس این دلیل، ابضاع اولویت دارد؛ زیرا در مقایسه با مضاربه، که مقداری از سود در آن به عامل می‌رسد، ابضاع سود بیشتری عاید صاحب مال می‌کند، چنان که ابن قدامه از فقههای حنبلی می‌نویسد: «زمانی که دفع مال در مقابل بخشی از سود [مضاربه] جایز باشد، دادن سرمایه به کسی که سود بیشتری ایجاد می‌کند (ابضاع) به طریق اولی جایز است» (ابن قدامه، ۱۳۸۸ ق، ۴ / ۱۸۱).

در نقد این دلیل می‌توان گفت که بیشتر بودن سود ابضاع در صورتی متصور است که کار بر روی سرمایه به صورت ابضاع سودآور باشد؛ اما در فرض تبرعی نبودن ابضاع، اگر تجارت روی سرمایه مالک

سودی دربر نداشته باشد، مالک باید گذشته از آن که سودی کسب نکرده است، اجرة المثل عامل را نیز بپردازد.

۴-۵. روایت خاص باب بضاعت: دلیل سوم برای جواز ابضاع که در میان کتب فقهی شافعیه و حنابله وجود دارد، روایتی است از عمل عایشه همسر پیامبر^(ص) که اموال محمد بن ابی بکر را در حالی که یتیم بوده، با عقد ابضاع، برای تجارت واگذار کرده است (ابن قدامه، ۱۳۸۸ق، ۱۸۱/۴؛ النووی، ۱۴۱۷ق، ۱۳۰).

این روایت از آن جهت می‌تواند مشروعیت بضاعت را اثبات کند که از دیدگاه گروهی از اهل سنت، قول و عمل صحابی پیامبر، از آن جهت که احتمال سماع روایت و تعلیم از پیامبر^(ص) در آن وجود دارد، در صورتی که مخالف کتاب و سنت و قول دیگر صحابه نباشد، حجت است (سرخسی، بی تا، ۱۰۸/۲).
۵-۵. ادله مشروعیت و کالت:

باتوجه به آنچه در دیدگاه برخی از علمای حنفی همراستا با برخی علمای امامیه بیان شد، بضاعت، همان وکالت تبرعی در خرید و فروش است (ابن عابدین، ۱۳۸۶ق، ۶۴۷/۵). این دیدگاه، در برخی کتب شافعیه نیز قابل مشاهده است. رملی در شرح خود بر منهاج الطالبین، ابضاع در کلام النووی را به توکیل بدون جعل تفسیر کرده است (رملی، ۱۴۰۴ق، ۲۲۶/۵). همین تفسیر در بیان شربینی از کلام النووی نیز آمده است (خطیب شربینی، ۱۴۱۵ق، ۴۰۳/۳).

۶-۵. مصداق معروف و احسان بودن ابضاع:

براساس این دلیل، ابضاع یک نوع کار خوب و احسان به دیگری است که شریعت اسلام به آن دعوت نموده است (ابن طاهر، ۱۴۳۴ق، ۱۸۴). با توجه به دلیل مزبور، شخص عامل با پذیرش تجارت بر روی سرمایه دیگری و افزایش سودآوری صاحب سرمایه به وی کمک و احسان می‌کند، این امر با توجه به قید «تبرعی بودن» که برخی به شرطیت آن باور دارند، قابل درک بیشتری است، چنان که ابضاع همراه با پرداخت اجرة المثل به عامل باشد، این امر کمک و احسان صاحب سرمایه را به عامل می‌رساند.

۷-۵. مطلوب بودن ابضاع به دلیل رفع نیاز یک مسلمان:

براساس این دلیل گاهی صاحب سرمایه نمی‌داند که چگونه با سرمایه خویش تجارت کند، آن را به کسی می‌دهد که با تجارت آشنایی دارد، در این صورت اصل سرمایه و سود آن عاید صاحب سرمایه می‌شود؛ همچنین گاهی صاحب سرمایه با تجارت آشنایی دارد؛ اما برای تجارت وقت و فراغت کافی

ندارد؛ همچنین ممکن است با وجود آشنایی صاحب سرمایه با تجارت، تجارت لایق و شایسته وی نباشد (ابن طاهر، ۱۴۳۴ق، ۱۸۴). در همه این صور کار عامل در ابضاع یک نوع رفع حاجت و نیاز مسلمانان می‌باشد، که اسلام به آن سفارش نموده است.

بنابراین با توجه به دلایل مزبور اگر کسی ادعا کند که درباره جواز ابضاع اجماع داریم، ادعای بعیدی نکرده است (ابن طاهر، ۱۴۳۴ق، ۱۸۴).

نتیجه‌گیری

از آنچه گذشت نتایج زیر به دست می‌آید:

۱- اختلاف در لزوم تبرعی بودن ابضاع و عدم آن موجب آن شده که درباره استحقاق اجرة المثل عامل دیدگاه‌های متفاوتی بیان شود، حال آن‌که به دلیل قاعده محترم بودن عمل مسلمان، عامل حق دارد که اجرة المثل دریافت کند، مگر آن‌که در ضمن عقد ابضاع تبرعی بودن کار عامل شرط شود، یا آن‌که خود عامل تبرعی بودن کار را بپذیرد. در فرض اشتراط اجرت یا وجود قرآینی که دال بر عدم تبرع است، همچنین در فرض شک در قصد تبرع و عدم آن، عامل حق دریافت اجرت را دارد.

۲- اذنی بودن ابضاع موجب آن شده که برخی آن را تابع عقد جعاله بدانند، برخی نیز آن را نوعی وکالت بدانند و از عامل به‌عنوان وکیل صاحب سرمایه تعبیر کنند. از سوی دیگر تفاوت‌های ابضاع و عقود مزبور موجب آن شده که برخی آن را عقد مستقل بدانند.

۳- در عقد بودن ابضاع تردیدی نیست، هر چند که برخی در عقد بودن آن تردید نموده‌اند، دلایلی همچون عموم «او فوا بالعقود» و مانند آن مشروعیت ابضاع را نتیجه می‌دهند؛ از سویی با توجه به آزادی قراردادها، قرارداد ابضاع و مانند آن محترم است.

۴- عقد ابضاع یک عقد مستقل است و تابع عقد مضاربه، اجاره، شرکت یا جعاله نیست؛ زیرا عقد ابضاع با عقدهای مزبور تفاوت ماهوی دارد، هر چند که از نظر امانی و اذنی بودن شباهت‌هایی با عقود مزبور دارد.

منابع

قرآن کریم.

- ابن بابویه، محمد بن علی. (۱۳۶۳ش). من لا یحضره الفقیه، ج ۲. قم: مؤسسه انتشارات اسلامی.
- ابن طاهر، عبدالله بن عمر. (۱۴۳۴ق). العقود المضافة الی مثلها. ج ۱. ریاض: دار کنوز اشبیلیا للنشر و التوزیع.
- ابن عابدین، محمد. (۱۳۸۶ق). رد المحتار علی الدر المختار شرح تنویر الابصار. بی جا، قاهره: شرکت مکتبه و مطبعة مصطفی البابی الحلبي وأولاده.
- ابن عثیمین، محمد. (بی تا). تعلیقات ابن عثیمین علی الکافی. بی جا. بی جا: بی نا.
- ابن فهد حلّی، احمد. (۱۴۰۷ق). المهذب البارع فی شرح مختصر النافع. ج ۱. قم: مؤسسه نشر اسلامی.
- ابن قدامة المقدسی، عبدالله. (۱۳۸۸ق). المغنی. بی جا. قاهره: کتابخانه قاهره.
- ابن منظور، محمد بن مکرم. (۱۴۱۴ هـ ق). لسان العرب. ج ۳. بیروت: دار الفکر.
- جرجانی، امیر ابو الفتح. (۱۴۰۴ق). تفسیر شاهلی، ج ۱. تهران: انتشارات نوید.
- جزیری، عبد الرحمن؛ غروی، سید محمد؛ یاسر، مازح. (۱۴۱۹ق). الفقه علی المذاهب الاربعه و مذهب اهل البيت (ع). ج ۱. بیروت: دار الثقلین.
- الجنّدی، خلیل بن اسحاق. (۱۴۲۶ق). مختصر العلامة خلیل. بی جا، قاهره: دار الحدیث.
- حر عاملی، محمد بن حسن. (۱۴۰۹ق). وسائل الشیعه. ج ۴. تهران: دار الکتب الاسلامیه.
- الخطاب الرعینی، شمس الدین محمد. (۱۴۱۲ق). مواهب الجلیل فی شرح مختصر خلیل. ج ۳. بیروت: دار الفکر.
- خطیب الشریبّینی، شمس الدین محمد. (۱۴۱۵ق). مغنی المحتاج الی معرفة معانی ألفاظ المنهاج. ج ۱. بیروت: دارالکتب العلمیه.
- خوانساری، موسی. (۱۳۷۳ق). منیه الطالب فی حاشیه المکاسب. ج ۱. تهران: مکتبه المحمدیه.
- دسوقی، محمد. (بی تا). حاشیه الدسوقی علی الشرح الکبیر. بی جا. بیروت: دار الفکر.
- راغب اصفهانی، حسین. (۱۴۱۲ هـ ق)، مفردات ألفاظ القرآن. ج ۱. بیروت: دار العلم.
- رملی، شمس الدین محمد. (۱۴۰۴ق). نهاية المحتاج الی شرح المنهاج. بی جا. بیروت: دار الفکر.
- زحیلی، وهبه. (بی تا). الفقه الاسلامی و ادلته. ج ۴. دمشق: دار الفکر.

سرخسی، محمد. (بی تا). تمهید الفصول فی الأصول. بی جا، حیدرآباد: لجنة احياء معارف النعمانية. سیفی مازندرانی، علی اکبر. (بی تا). دلیل تحریر الوسیله کتاب الوسیله. ج ۱. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.

سیوری حلی، مقداد بن عبدالله. (۱۳۷۳ش). کنز العرفان فی فقه القرآن. ج ۱. تهران: مرتضوی _____ (۱۴۰۴ق). التنقیح الرائع لمختصر الشرائع. ج ۱. قم: کتابخانه آیت الله مرعشی. شهابی، محمود. (۱۴۱۷ق). ادوار فقه. ج ۵. تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی ایران. شهرکانی، ابراهیم اسماعیل. (۱۴۳۰ق). معجم المصطلحات و الالفاظ الفقهیه. بی جا. قم: انتشارات ذوی القربی.

طاهری، حبیب الله. (۱۴۱۸ق). حقوق مدنی. ج ۲. قم: دفتر انتشارات اسلامی حوزه علمیه قم. طوسی، محمد بن حسن. (۱۳۸۷ق). المبسوط فی فقه الامامیه. ج ۳. تهران: مکتبه المرتضویه. طوسی، محمد بن حسن (۱۳۶۵ش). تهذیب الاحکام. ج ۴. تهران: دارالکتب الاسلامیه. عاملی (شهید ثانی)، زین الدین. (۱۴۱۳ هـ ق). مسالک الأفهام إلى تنقیح شرائع الإسلام. ج ۱. قم: مؤسسه المعارف الإسلامیه.

عبد المنعم، محمود عبد الرحمن. (بی تا). معجم المصطلحات و الالفاظ الفقهیه. بی جا. قاهره: بی نا. علامه حلی، حسن بن یوسف. (۱۴۱۱ق). تبصره المتعلمین. تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی. _____ (۱۴۱۴ق). تذکره الفقهاء. ج ۱. قم: مؤسسه آل البيت.

عمید زنجانی، عباسعلی. (۱۳۸۲ش). آیات الاحکام. بی جا. تهران: دفتر مطالعات و تحقیقات علوم اسلامی. الغدیری، عبدالله. (۱۴۱۸ق). القاموس الجامع للمصطلحات الفقهیه. بی جا. بیروت: دار الرسول الاکرم (ص).

فیض کاشانی، محمد محسن. (بی تا). مفاتیح الشرائع. ج ۱. قم: کتابخانه آیت الله مرعشی. فیومی، احمد. (۱۴۱۸ق). مصباح المنیر فی غریب الشرح الکبیر. بی جا، بیروت: مکتبه العصریه. قرشی، علی اکبر. (۱۴۱۲ق). قاموس قرآن. ج ۶. تهران: دارالکتب الاسلامیه.

کاسانی، علاء الدین. (۱۳۲۷ق). بدائع الصنائع فی ترتیب الشرائع. بی جا. قاهره: مطبعة الجمالیة. کاشف الغطاء نجفی، علی بن محمد. (۱۳۸۱). النور الساطع. ج ۱. نجف اشرف: مطبعة الاداب. کاظمی، جواد بن سعید. (۱۳۶۵ش). مسالک الافهام الی آیات الاحکام. بی جا. تهران: نشر مرتضوی.

الکرمی، مرعی بن یوسف. (۱۴۲۸ق). *غایة المنتهی فی جمع الاقناع و المنتهی*. ج ۱. کویت: مؤسسه غراس للنشر و التوزیع.

مجلسی، محمدباقر. (۱۴۰۴ق). *مرآة العقول فی شرح اخبار آل الرسول*. ج ۲. تهران: دارالکتب الاسلامیه. مرغینانی، علی بن ابی بکر. (بی تا). *الهدایه فی شرح البدایة المبتدی*. بی جا. بیروت: دار احیاء التراث العربی.

مطهری، مرتضی. (بی تا). *مجموعه آثار*. بی جا. قم: بی نا.

مغربی رشیدی، احمد بن عبد الرزاق. (۱۴۰۴ق). *حاشیة المغربی علی نهاية المحتاج الی شرح المنهاج*. بی جا. بیروت: دار الفكر للطباعة.

مقدس اردبیلی، احمد. (بی تا). *زبدة البیان*. بی جا. تهران: کتابفروشی مرتضوی.

_____ (۱۴۰۳ق). *مجمع الفائدة و البرهان*. ج ۱. قم: انتشارات اسلامی.

مؤمنی، عابدین؛ ایزدی فرد، علی اکبر؛ درویشی شاهکلایی، حمید. (۱۴۰۰). «تحلیل ادله مشروعیت توافق با کفار مستکبر غیر حربی»، دو فصلنامه مطالعات تطبیقی فقه و اصول مذاهب، شماره اول، دوره چهارم، ص ۲۵۵-۲۷۷.

نجفی، محمد حسن. (۱۴۰۴ق). *جواهر الکلام فی شرح شرائع الاسلام*. ج ۷. بیروت: دار احیاء التراث العربی.

نجم آبادی، ابو الفضل. (۱۳۸۰). *الاصول*. ج ۱. قم: مؤسسه آیت الله بروجردی لنشر معارف اهل البیت.

ندوة البرکة فی الاقتصاد. (۱۴۰۳ق). *الفتاوی الاقتصادية*. ج ۱. بی جا: ادارة التطوير و البحوث.

النووی، یحیی. (۱۴۱۷ق). *المسائل المنشورة (فتاوی الامام النووی)*. ج ۶. بیروت: دار البشائر الاسلامیه للطباعة.

وزارة الاوقاف و الشؤون الاسلامیه بالکویت. (۱۴۲۰-۱۴۲۶ق). *الموسوعة الفقهیة*. ج ۱. مصر: دار الصفوة.

هاشمی شاهرودی، محمود. (۱۴۲۳ق). *موسوعة الفقه الاسلامی طبقاً لمذهب اهل البیت (ع)*. ج ۱. قم: مؤسسه دائرة المعارف فقه اسلامی.